



شکوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال بیستم علوم انسانی

شرایط امکان دیالوگ میان ادیان

متن سخنرانی دکتر رضا داوری اردکانی در موسسه گفت و گوی ادیان

اجازه بفرمایید در ابتدا چند کلمه‌ای در باب هم‌زبانی و هم‌سخنی با گفت و شنود و به تعبیر رایج کنونی گفت‌وگو عرض کنم. سپس به ذکر ملاحظاتی چند در گفت‌وگوی بین ادیان پردازم. از جناب آقای ابطحی تشکر می‌کنم که به این مطلب بسیار مهم اهتمام دارند و این اهتمام، اهتمام تازه نیست. تا آنجا که من می‌دانم ایشان از بیست سال پیش این اهتمام را داشته‌اند و زمانی که معاون امور بین‌الملل وزارت ارشاد بودند به این امر اهمیت می‌دادند. در یک جلسه‌ای که در حدود پانزده شانزده سال پیش در معاونت بین‌الملل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تشکیل شد و این بنده نیز حضور داشت، گفته شد که بهترین صورت گفت‌وگوی ادیان در مجلسی صورت می‌گیرد که صاحبان ادیان و آنها که جامع ظاهر و باطن دینند حضور داشته باشند. در عالم خیال فکر کنیم که اگر پیامبران، پیامبران مرسل یا به طور کلی پیامبران در مجلس گرد می‌آمدند یا هم چه می‌گفتند؟ خیلی مشکل است که ما بتوانیم حدس بزنیم که پیامبران با هم چه می‌گفتند، اما اگر جسارت نباشد می‌توان گفت که چه چیزها را نمی‌گفتند. به نظر من آنها درباره مسائل نقد بحث نمی‌کردند و حتی بحث کلانی نمی‌کردند، اما اگر آنها در اصول دین هم وارد می‌شدند، پس نقل مجلسشان چه بود؟ آنها در بحث اصول دین هم وارد نمی‌شدند زیرا اصلاً با هم بحث نمی‌کردند. دیالوگ را با بحث اشتباه نباید کرد. بحث، لازمه علم است و معمولاً به نتیجه علمی می‌رسد و اگر درست و بی‌غرضانه انجام شود و قصد غلبه در آن نباشد نه فقط به یک نتیجه علمی می‌رسد بلکه یک ضرورت در دنیای علم است، اما دیالوگ امر دیگری است. دو سه هفته پیش در یک کتاب‌فروشی کتابی درباره گفت‌وگو دیدم و با اشتیاق آن را خریدم. این کتاب که از عربی به فارسی ترجمه شده است اثر یک نویسنده سوری است. عنوانش «گفت‌وگو همیشه» است. کتاب را خریدم و همان شب آن را خواندم و البته از بعضی اطلاعاتش استفاده کردم اما این گفت‌وگو بیشتر بحث و جدل بود و در بعضی موارد هم جدل نیکو بود. نویسنده کتاب مدافع اسلام است و در این کتاب با مسیحیان بحث می‌کند. به

اعتقادات آنان ایراد می‌گیرد و بیشتر با لحن مؤدبانه و کمابیش معقول سؤال می‌کند اما کتاب متضمن دیالوگ نیست، البته گفت‌وگو و پرسش و پاسخ هست. نویسنده با اشخاص بحث می‌کند و گاهی آنها را از بابت اعتقاداتی که دارند مورد سرزنش قرار می‌دهد. بخش خوب کتاب مطالب تاریخی آن است. مثلاً تتبع می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که مسیحیت مسیح، تثلیث نداشت است بلکه تثلیث یک امر تاریخی است. سپس به مخاطب خود می‌گوید تثلیث یک برخاسته تاریخی است، پس شما چرا به تثلیث معتقدید. این مطلب خوبی است و در یک مناظره به کار می‌آید اما دیالوگ مناظره نیست. می‌گویند پس دیالوگ چیست و برای چیست؟ دیالوگ، گشودن زبان دل و گوش جان است و مثال آن را بیشتر در شعر می‌توان یافت. پس شاید بی‌مناسبت نباشد که در این مجلس قدری شعر بخوانم. شاید مناسب‌تر این بود که مثال‌ها را از شعر نظامی و حافظ برگزینیم اما چون به تثلیث اشاره کردم بهتر است که یک بند از ترجیع‌بند هانف اصفهانی بخوانیم. ترجیع‌بند هانف شعر خوبی است. در نظر هانف ابتدا راه دیالوگ گشوده می‌شود. گرچه پرسش با لحن شکوه و ملامت طرح می‌شود اما شکوه و ملامت، شکوه و ملامت دوستانه است.

از تو ای دوست نگسلم پیوند
 و ر به تیغم برند بند از بند
 الحق ارزان بود ز ما صد جان
 وز دهان تو نیم شکر خند
 ای پدر پند کم ده از عشقم
 که نخواهد شد اهل این فرزند
 پند آنان دهند خلق ای کاش
 که ز عشق تو می‌دهندم پند
 من ره کوی عاقبت دانم
 چکنم کاو افتاده‌ام به کمند
 در کلیسا به دلبر ترسا
 گفتم ای دل به دام تو در بند
 ای که دارد به تار زنارت
 هر سر موی من جدا پیوند

دیالوگ میان ادیان مسئله‌ای متعلق به زمان ماست و ما به آن نیاز داریم و اگر این نیاز نبود مسئله هم مطرح نمی‌شد

بگفت اندوه خردند و جان فروشد
بگفتا جان فروشی از ادب نیست
بگفت از عشقیان این عجب نیست
و می‌رسد به آنجا که:

بگفت از دل جدا کن عشق شیرین
بگفتا چون زیم بی‌جان شیرین
بگفت ار من کنم در وی نگاهی
بگفت آفاق را سوزم به آهی

این دار ملک آشنایی که فرهاد از آنجا آمده است دار و دیار دیالوگ است. اگر آشنایی نباشد دیالوگ نیست. جایی که تکلف و تحکم و قصد غلبه و تمتع و بهره‌برداری باشد، دیالوگ راه پیدا نمی‌کند. من تمام گفت‌وگوی خسرو و فرهاد را نمی‌خوانم و فقط برای اینکه نمونه‌ای از دیالوگ را نشان داده باشم، چند بیتی خواندم. دیالوگ بین ادیان هم باید شرایط کلی هر دیالوگی را داشته باشد ولی مشکل این است که کسانی دیالوگ بین ادیان را بی‌وجه می‌دانند. پس اول بپرسیم که آیا دیالوگ بین ادیان ممکن است؟ اصلاً چرا مسئله دیالوگ بین ادیان پیش آمده است؟ در زمان‌های گذشته بحث و مناظره بوده اما از دیالوگ و لزوم آن کسی چیزی نمی‌گفت. اگر هم احیاناً حقیقت دیالوگ متحقق می‌شد، این حقیقت به صورت مسئله در نیامده بود. دیالوگ میان ادیان مسئله‌ای متعلق به زمان ماست و ما به آن نیاز داریم و اگر این نیاز نبود مسئله هم مطرح نمی‌شد. این نیاز از کجا آمده است؟ چرا ما محتاج دیالوگیم؟ به این پرسش، پاسخ‌های متفاوت می‌توان داد و البته هیچ یک از این پاسخ‌ها تمام و کافی نیست اما شاید هر یک از آنها راهی به دهی باشد. اخوان شعر زمستان را این چنین آغاز کرده است:

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت، سرها در گریبان است
سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت
و گر دست محبت سوی کس یازی به اکراه آورد دست از بغل بیرون
که سرما سخت سوزان است.

به نظر من شاعر گزارش بیهوده و بی‌وجه نمی‌کند. ما از هم‌زمانی دور شده‌ایم و به این جهت است که در

ره به وحدت نیافتن تاکی
ننگ تثلیث بر یکی تا چند
نام حق یگانه چون شاید
که آب و این و روح قدس نهند
لب شیرین گشود و با من گفت
وز شکر خنده ریخت آب از قند
که گر از سر وحدت آگاهی
تهمت کافری به ما میسند
در سه آینه شاهد ازلی
پرده از روی تابناک افکند
سه نگردد بریشم ار او را
پرنیان خوانی و حریر و پرند
ما در این گفت‌وگو که از یک سو
شد ز ناقوس این ترانه بلند
که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

اینجا زبان، زبان غلبه و اسکات نیست، بلکه اگر قصدی باشد، قصد هم‌دلی، هم‌آوایی و هم‌نوایی است. موارد دیالوگ در شعر و ادب و فرهنگ و از جمله در فرهنگ دینی ما زیاد است. من اینها را زمانی گردآوری کرده بودم. در حدود پنجاه سال پیش عبدالحسین نوشین که کار تئاتر می‌کرد کتاب نسبتاً خوبی نوشته بود به اسم هنر تئاتر. در این کتاب با اینکه سطح اطلاعات نویسنده از ادبیات خوب بود و هم از ادبیات جهانی اطلاعات داشت و هم از ادبیات فارسی، نوشته بود که ما در ادبیات فارسی دیالوگ نداریم. شاید مقصود او از دیالوگ، دیالوگ تئاتری بوده است. البته در شعر و ادب ما در قیاس با ادبیات یونان که تئاتر دارد دیالوگ زیاد نیست (او شاید نسخه‌های تمزیه را شعر و ادب به حساب نیاورده است). او فقط یک نمونه و مثال یافته بود. مثالی که او زده بود از نظامی بود. آنجا که خسرو با فرهاد ملاقات می‌کند و گفت و شنود دارد، این گفت و شنود خیلی شنیدنی و خواندنی است.

نخستین بار گفتش از کجایی

بگفت از دار ملک آشنایی

بگفت آنجا به صنعت در چه کوشند

دین صرف مجموعه‌ای از عقاید و دستورالعمل‌ها و مناسک نیست و دینداری با اشتغال به آنها تمام نمی‌شود بلکه دین پناه امن زندگی ماست و با آن سختی‌ها و گرفتاری‌های زندگی را می‌توان از سر گذراند

نیستند بلکه آداب و عاداتند. تصمیم اخلاقی را مردم بر سر دو راهی و چند راهی در تنهایی و با قبول درد انتخاب و نتایج آن اتخاذ می‌کنند. این تصمیم‌ها از یک سو متکی به حقیقت متحقق در عالم شخص تصمیم‌گیرنده است و از سوی دیگر ناظر به کمال زندگی آدمی است. فعلاً کاری به حقیقت عالم کنونی نداریم اما کمال زندگی را کجا می‌توان یافت؟ در وجود مردان خدا و در رأس آنها پیامبران الهی؟ گمان نمی‌کنم که لااقل در موضع اخلاقی بتوان کمال بشر را در اراده به تکنیک یافت بلکه باید آن را در ساحت غیرعادی وجود بشر سراغ گرفت و این سیر مستلزم هم‌زبانی است. پس از سخن من نباید نتیجه گرفته شود که دیالوگ اصلاح اخلاق است. هرچند که دیالوگ بدون صدق و صفا صورت نمی‌گیرد و کار و بار و اخلاق آدمیان را به صلاح می‌آورد ولی به هر حال دیالوگ وسیله نیست و غایتی بیرون از خود ندارد اما صلاح بر آن بنیاد می‌شود. حقیقت وجود ما دیالوگ است. هولدرلین شاعر آلمانی گفته است ما دیالوگیم. ما از ازل دیالوگ بوده‌ایم و وقتی از حقیقت خود دور می‌شویم با دیالوگ می‌توانیم به اصل خویش بازگردیم. پیش از شاعر آلمانی حافظ هم گفته بود:

در خرابات طریقت ما به همدستان شویم

کاینچنین رفته است از روز ازل تقدیر ما

حافظ هم، حافظ و شارح قرآن است و متذکر می‌سازد که ما به پرسش‌الست بریکم پاسخ آری دادیم و با این پاسخ انسان شدیم. سعدی این معنی را به زبانی بسیار شاعرانه سروده است:

همه عمر بر ندارم من از این خمار مستی

که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی

همه ما دیالوگیم اما آن را از یاد می‌بریم. شاعران و متفکران و پیامبران پنبه غفلت را از گوش خود بیرون می‌آورند و نیوشای سخنی می‌شوند که دیگران معمولاً آن را نمی‌شنوند. کمال این دیالوگ نیز در وحی تحقق می‌یابد.

در دیالوگ (هم‌زبانی و هم‌داستانی) زبان اصیل گشوده می‌شود. زبان رسمی و متداول نیز با دیالوگ قوت

جست‌وجوی آن برآمده‌ایم زیرا ما با هم‌زبانی انسان شده‌ایم. عهد‌الست ما، عهد هم‌زبانی است. ما در‌الست یا دوست هم‌داستان شدیم اما نکته مهم در باب دیالوگ میان ادیان این است که دین با اینکه متضمن اخلاق است نمی‌تواند از یک نظم اخلاقی در جهان حمایت کند زیرا در شرایط پیچیده عصر ما سیاست همه چیز و از جمله اخلاق را نیز قبضه کرده است. دین هم نیازی به اخلاق مستقل از دین حساس نمی‌کند. در نظر یک دیندار شریعت فوق اخلاق است و ملاحظه اخلاق نمی‌کند بلکه اخلاق باید شریعت را رعایت کند. آیا می‌توان این دو را به نحوی با هم جمع کرد که هم اخلاق ملاحظه شریعت را بکند و هم شریعت جانب اخلاق را نگاه دارد؟ پیش از این در نظر آوردیم که اگر انبیاء دور هم جمع می‌شدند در مجلسشان چه می‌گذشت و با هم چه می‌گفتند. با جسارت حدس زدیم که آنها از اختلاف شرایع نمی‌گفتند و به مسائل فقه نمی‌پرداختند. اکنون می‌گوییم آنها در اندیشه وضع ملت‌ها و امت‌هایشان بودند و می‌اندیشیدند که چه بر سر امت‌ها آمده است و خواهد آمد و تکلیف آدم و عالم چه خواهد شد. دین صرف مجموعه‌ای از عقاید و دستورالعمل‌ها و مناسک نیست و دینداری با اشتغال به آنها تمام نمی‌شود بلکه دین پناه امن زندگی ماست و با آن سختی‌ها و گرفتاری‌های زندگی را می‌توان از سر گذراند. یک گرفتاری مهم عصر کنونی بی‌اخلاقی است و این گرفتاری اختصاص به غرب یا جای دیگر ندارد. درس بزرگ پیامبر اکرم را به یاد آوریم که فرمود بعثت لاتمم مکارم الاخلاق. دیالوگ با اخلاق چه نسبت دارد؟ اخلاقی بودن مشروط به دو شرط است. یکی بستگی داشتن به نظامی از ارزش‌ها و دیگر توانایی اتخاذ تصمیم و انتخاب در موقع و مقام خاص. هیچ سیستم اخلاقی متضمن دستورالعمل‌های معینی در همه اوضاع و مواقع زندگی بشر نیست. این مواضع و مواقع چیست؟ اخلاق هر ماهیتی داشته باشد و هر وقت و از هر زمان که به وجود آمده باشد اکنون یک شخص اخلاقی باید در برابر جهان متجدد تصمیم بگیرد مگر اینکه اخلاق را مشهورات اخلاقی بدانیم ولی اینها اخلاق به معنی خاص کلمه

قوت و نشاط زبان در حقیقت عین قدرت فهم و خرد است به این ترتیب دیالوگ آغاز پیروی از عقل و قانون است. دیالوگ مبنای نظم ست. ما با حقیقت، با آزادی و با صرف نظر کردن از تمتع به قانون و نظم و تمتع می‌رسیم

شدن پیوندها هم در زبان هم‌زبانی یا زبان شعر آشکار می‌شود. در عنوان فرعی کتاب چنین گفت زردتشت نیچه دقت کنیم. عنوان این است: کتابی برای همه کس و برای هیچ‌کس. من اکنون کاری به مضامین کتاب ندارم و از خوب و بدش بحث نمی‌کنم. کتابی برای همه کس و برای هیچ‌کس، یعنی چه؟ او در جایی گفته است که من برای این گوش‌ها زبان نیستم یعنی هر زبان گوش می‌خواهد، هر گوش به روی زبانی باز است، همه گوش‌ها به روی همه زبان‌ها باز نیستند. ما گاهی گمان می‌کنیم که با استدلال همه مطالب را می‌توانیم اثبات کنیم و بقولانیم. گوش استدلال نباشد باید باشد که استدلال را بشنود و بپذیرد و البته هر سخنی هم اثبات‌شدنی نیست و بعضی سخن‌ها نیاز به استدلال ندارد و در استدلال نمی‌گنجد. به این جهت است که هر دلیلی را جمعی می‌پذیرند و جمع دیگری نمی‌پذیرند یا تسلیم استدلال می‌شوند و جمع دیگر اصلاً به آن گوش نمی‌کنند. گوش باز داشتن معمولاً یک نعمت است. انسان هماهنگ با عالم خود نسبت به صداهای آن عالم گوش باز دارد و می‌تواند سخن را بشنود. در بعضی ادوار تاریخی گوش‌های مردم بسته می‌شود و آنها فقط حرف‌های معمولی هر روزی را می‌شنوند. در این صورت انتخاب و اختیار برایشان معنی ندارد زیرا اختیار وقتی وجود دارد که گوش باز باشد و باز بودن گوش شرط هم‌داستانی و گفت و شنود است. وقتی گوش باز باشد زبان هم باز می‌شود. به نظر من گوش مقدم بر زبان است. البته تصور نشود که همواره در هر گفتاری گفتنی برای شنیدن هست. گفتن و شنیدن به هم بسته‌اند. وقتی زبان لکنت می‌گیرد، گوش‌ها سنگین می‌شود. وقتی گوش‌ها باز می‌شود که زبان‌ها بلاغت پیدا می‌کنند.

بعد از این مقدمه مفصل در باب هم‌داستانی و گفت و شنود یکی دو جمله هم در باب دیالوگ میان ادیان بگویم و تمام کنم. یک بار دیگر عرض می‌کنم که مقصود از گفت و شنود ادیان بحث در اصول و فروع و حقایق ادیان نیست. شاید یکی از مسائل زمان ما این باشد که در شرایط کنونی جهان متجدد دین‌داری چگونه ممکن است و چگونه یک شخص می‌تواند دیندار باشد. کسانی که چنین

می‌گیرد. قوت و نشاط زبان در حقیقت عین قدرت فهم و خرد است به این ترتیب دیالوگ آغاز پیروی از عقل و قانون است. دیالوگ مبنای نظم ست. ما با حقیقت، با آزادی و با صرف نظر کردن از تمتع به قانون و نظم و تمتع می‌رسیم. مختصر اینکه فرهنگ و آداب‌دانی در پی هم‌زبانی و گفت و شنود قلبی می‌آید یعنی آن بر این مبتنی است. دیالوگ کجا و چگونه ممکن می‌شود؟ دیالوگ در ساحت عشق ممکن است. وقتی می‌گوییم عشق، مراد یک حالت روان‌شناسی نیست. ما تا از وضع عادی و علم رسمی خارج نشویم و از ساحت تمتع وجود خود نگذریم در بند سود و زیانیم. نه اینکه در اندیشه سود و زیان نباید بود بلکه در این ساحت دیالوگ مورد ندارد. ساحت دیالوگ بالاتر از ساحت تمتع و مصلحت‌بینی است به این جهت در فیزیک و فقه و در تجارت و سیاست دیالوگ جایی ندارد. در این موارد و مواقع باید از روش و قواعد و تدابیر پیروی کرد. دانشمند از روش پژوهش پیروی می‌کند و از پژوهش خود نتیجه Objective می‌گیرد. این نتیجه را همه می‌پذیرند. همه ما در مدرسه فیزیک و زمین‌شناسی و هندسه خواندیم و در درستی مطالبش چون و چرا نکردیم. حتی اگر کسی بیاید و اساس علم را تغییر بدهد باز هم راهی به دیالوگ باز نمی‌شود. در هندسه می‌توان از اصل اقلیدس گذشت و اصل دیگری را پذیرفت. در این صورت نظم هندسه، نظم دیگری می‌شود اما باز یک علم عقلی و استدلالی است، پس در علم به معنی جدید هم دیالوگ نیست. این نبودن دیالوگ، به معنی ناقص بودن علم نیست بلکه عالم علم از عالم دیالوگ متفاوت است. دیالوگ حکایت درد دل است اما در علم درد جایی ندارد. علم درد را درمان می‌کند. این حسن علم است ولی لازمه این حسن دردمندی موجودی است که انسان نام دارد. انسان در ذات خود دردمند است و وقتی با درد سخن می‌گوید، سخنش در گوش‌ها می‌گیرد و اثر می‌کند. این هم‌داستانی ضامن پیوند و ارتباط آدمیان است. به این جهت، عقل و نظام زندگی نیز با آن قوام پیدا می‌کند. هر وقت که ارتباط و همبستگی بشری سست می‌شود هم‌زبانی می‌تواند آن را تدارک کند. حتی سست

شاید دیالوگ بین ادیان بتواند غرور قدرت را که گاهی در برابر روح دین و دینداری قرار می‌گیرد، بشناسد و متذکر شود که این غرور جهان و زندگی بشر را به خطر می‌اندازد

و باید از حقی که من به آن معتقدم پیروی کرد. همه دینداران دین خود را حق می‌دانند و باید بدانند اما مواظب باشند که به غرور دچار نشوند تا شاعر نگوید:
زاهد غرور داشت، سلامت نبرد راه
زند از ره نیاز به دارالسلام رفت

ولی توجه کنیم که زبان قدرت چندان رسا و پرداخته است که صدای هم‌دلی و هم‌زبانی در هیاهوی آن گم می‌شود و به قول شاعر معاصر:

دهل زنی که از این کوچه مست می‌گذرد
مجال نغمه به چنگ و چگور ما ندهد
مع‌هذا همین نواهای نرم و آرام چنگ و چگور شاعر
است که قوت می‌گیرد و راهی به گوش‌ها پیدا می‌کند. از
حوصله‌ای که فرمودید متشکرم.

❖ این نوشته متن سخنرانی رضا دلوری اردکانی در مؤسسه گفت‌وگوی ادیان است که در زمستان ۱۳۸۲ ایراد شده است.

پرسشی دارند آن را نه در همه جا بلکه در مجلس انس باید در میان بگذارند. ظاهراً اکنون این مسئله مطرح شده است و به این جهت بسیاری از پیروان ادیان مختلف آماده‌اند که سخن معتقدان به ادیان دیگر را بشنوند. این آمادگی به معنای دست برداشتن از اعتقادات نیست. اگر کسی حاضر است از یک بودایی و مسیحی و یهودی یا از یک زردشتی سخن بشنود آمادگی او حاکی از دست برداشتن از عقاید نیست. دینداران می‌خواهند بدانند در عصر سکولاریزاسیون دین چه جایگاهی دارد و چگونه می‌توان اعتقادات دینی را با قواعد تجدد حفظ کرد. قضیه این نیست که جمعی از مردم بکشند تا دین را در عالم کنونی حفظ کنند بلکه این قوت و قدرت دینی است که تمام نشده است. تا آنجا که می‌دانیم از زمانی که بشر به وجود آمده دین هم بوده است. حتی در دوره جدید که سکولاریزاسیون غالب شده، دین از میان نرفته است. سکولاریزاسیون بی‌دینی نیست بلکه از جمله شرایط و لوازم افزایش نفوذ علم و قدرت تکنیک است. سکولاریزاسیون به معنی دخالت علم و سیاست در امور مدنی و ترتیب زندگی است. با پیش آمد سکولاریزاسیون دین از میان نمی‌رود هر چند که در شرایطی شاید به خطر بیفتند. با توجه به این نکات گفت‌وگوی ادیان برای تذکر دینداران و حفظ دین ضرورت دارد. گفت‌وگوی ادیان، سکولاریزاسیون را از میان می‌برد. در جهان کنونی سکولاریزاسیون هنوز در حال بسط و گسترش است و شاید هیچ‌کس نداند که آینده آن چه می‌شود. در جهان سکولاریزه کنونی قدرتی که علم و تکنولوژی دارد خارق‌العاده است و غرور هم با این قدرت افزایش یافته است. شاید دیالوگ بین ادیان بتواند غرور قدرت را که گاهی در برابر روح دین و دینداری قرار می‌گیرد، بشناسد و متذکر شود که این غرور جهان و زندگی بشر را به خطر می‌اندازد.

یک کلمه هم درباره اختلاف دیالوگ با تبلیغات بگویم و بس کنم. تبلیغات در جای خود و در حد خود لازم است اما دیالوگ تبلیغات نیست. آثار این دو هم مختلف است. تبلیغ با این اصل آغاز می‌شود که من حقم